

سامان نیرنگ

چشم اندازی به ساختار فرهنگی،
سیاسی کوفه در آستانه قیام عاشورا



ابوالفضل هادی منش



کوفه در گذرگاه تاریخ

کوفه در لغت به معنای تودهٔ ریگ و ریگزار است. گفته‌اند: کوفه را به این دلیل به چنین نامی خوانده‌اند که مردم به آن روی آوردند و در آن مانند توده بزرگی از ریگ به هم پیوستند.^۱

کوفه شهری است در بین النهرین با پیشینه‌ای دور و باستانی بر کرانه رود فرات. گویا کوفه پیش‌تر قصبه‌ای بوده و در زمان خلافت عمر به شهر تبدیل شده است و شهر شدن آن با بصره همزمان بوده و در سال ۱۷ هجری روی داده است.^۲ این شهر به دلیل وجود دانشمندان بسیار همواره در

بلاد عراق به سرزمین ادب و دانش معروف بوده است. از جمله افتخارات این شهر، مسجد کوفه است که چون ستاره‌ای بر پیشانی شهر می‌فروزد و دارای اعمال، مقامها و اماکن مقدسه زیادی است.

حَبَّه عُرْتی می‌گوید:

نزد مولایم امیر المؤمنین علیه السلام
نشسته بودم که مرد عربی نزد امام آمد و
عرض کرد: ای امیر مؤمنان! زاد و توشهٔ
راهم را آماده کرده‌ام و می‌خواهم به

۱. معجم البلدان، باقوت الحموی، بیروت، دار
صادر، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۴۹۰.
۲. همان.

ساخت اجتماعی فرهنگی پیچیده‌ای بود. برای شناخت چهره واقعی این شهر و مردم‌شناسی آن، ابتدا باید از چند بعد به ساختار آن نگاه انداخت.

۱. اقلیتهای دینی

در کوفه اقلیتهای گوناگونی زندگی می‌کردند، از جمله: یهودیان، مسیحیان، صابئیان (ستاره‌پرستان) و مجوسیان. یهودیان در دوران خلافت عمر از مدینه و حجاز به کوفه تبعید شدند و در آنجا سکنی گزیدند.^۲ مسیحیان نیز از تغلب و نجران بدان‌جا آمدند و سکونت اختیار کردند. آنان نیز در دوران خلفا به ویژه عثمان به کوفه راه یافتند.^۳

حضور یهود و نصارا سهم مهمی در مخدوش شدن فرهنگ اسلامی مردم کوفه داشت؛ چرا که دشمنی ریشه‌دار و فتنه‌انگیزی یهودیان و بی‌بندوباری مسیحیان ضربه مهلکی به فرهنگ اسلامی شهر زد؛ آن‌گونه که

زیارت بیت المقدس بروم و اکنون نزد شما برای خداحافظی شرفیاب شده‌ام. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: **بِغِ رَاحِلَتِكَ وَعَلَيْكَ بِهَذَا الْمَسْجِدِ فَإِنَّهُ أَحَدُ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ زَكَاتَانِ فِيهِ تَغْدِيلُ عَشْرًا فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ...** زاد و توشه‌ات را بفروش! او بر تو باد به زیارت همین مسجد [و به مسجد کوفه اشاره نمود و فرمود:] به درستی که این مسجد یکی از مساجد چهارگانه [اسلام] است و [ثواب] دو رکعت نماز در آن ده برابر دیگر مساجد است...»

«وَوَسَطَهُ عَلَى رَوْضَةٍ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ وَفِيهِ ثَلَاثُ أَعْنَبٍ تَزْهَرْنَ تَذْهَبُ الرَّجْسُ وَتُطَهَّرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِيهِ لَأَنْوَهُ وَلَوْ حَبْنُوا^۱ و وسط آن مسجد، بر باغی از باغهای بهشت [واقع شده] است و در آن سه چشمه جاری است که ناپاکی را از بسین می‌برد و مؤمنین را پاک می‌گرداند و اگر مردم می‌دانستند چه [فضلی] دارد هر آینه به سوی آن می‌آمدند ولو با مشقت و سختی زیاد.»

ساختار قومی و مذهبی کوفه

کوفه به دلیل سکونت قبایل، اقلیتهای و قومیت‌های مختلف دارای

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲.

۲. مبعوث الحسین علیه السلام، محمدعلی عابدین، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۸ ق، ص ۶۲.

۳. همان.

حضور یهود و نصارا سه‌م مهمی در مخدوش شدن فرهنگ اسلامی مردم کوفه داشت؛ چرا که دشمنی ریشه‌دار و فتنه‌انگیزی یهودیان و بی‌بندوباری مسیحیان ضربه مهلکی به فرهنگ اسلامی شهر زد

آمدند. آنها حَکَمِیت را در جنگ صفین باطل انگاشته، آن را حقی فقط از آن خداوند به شمار آوردند و شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» سر دادند. از جمله سرشناسان این فرقه: اشعث بن قیس کندی، مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طایبی بودند.^۳

۱. جمل من انساب الاشراف، احمد بن یحیی البلاذری، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۱۷ ق، ج ۵، صص ۳۲-۳۵.

۲. عیون الاخبار، ابن قتیبه الدینوری، قاهره، دار الكتاب المصرية، ۱۳۴۳ ق، ج ۱، ص ۴۳.

۳. الملل و النحل، ابو الفتح الشهرستانی،

نوشته‌اند: ولید بن عقبه در دوران فرمانداری خود در کوفه - که در زمان عثمان این حکم به او تفویض شده بود - به آسانی شراب و گوشت خوک در اختیار آنان قرار می‌داد^۱ و حتی یکی از آنان را برای اداره مسجد کوفه برگزیده بود.^۲

صابثیان و مجوسیان نیز از سوی دیگر بر این‌گونه مشکلات دامن می‌زدند.

۲. فرق اسلامی

پس از درگذشت رسول خدا ﷺ فرقه‌های عقیدتی زیادی در بین مسلمانان به وجود آمد که عمدتاً منحرف بودند و سردمداران آنها برای حفظ منافع شخصی خود این فرقه‌ها را به وجود آورده بودند. هر از چندگاهی منفعت‌طلبی و یا قرائت نوینی از دین، سبب ظهور مکتبی جدید می‌شد و زمزمه‌ای تازه و سخن جدیدی در بین مسلمانان شیوع پیدا می‌کرد. این فرقه‌ها به قرار زیر بودند:

الف. خوارج: بزرگ‌ترین و سرسخت‌ترین این فرق، خوارج بودند. آنان پس از بازگشت امام علی علیه السلام از جنگ صفین به وجود

عثمانی مسلک‌هایی که امیر المؤمنین علیه السلام را قاتل عثمان می‌انگاشتند و از امویها و عثمانیها طرفداری می‌نمودند.

۳. قومیتها

به دلیل موقعیت سوق الجیشی کوفه، این سرزمین رفته رفته به نقطه مهم و استراتژیکی در جنگها بدل شد و به دلیل لشکرکشیها و رویاروییهای زیاد، سربازان، اسرا و برده‌های زیادی از ملیتها و قومیتهای مختلف در کوفه وجود داشت. از مهم‌ترین گروههای قومی می‌توان به این قومیتها اشاره کرد:^۳

الف. ترکان که دارای موقعیت مشخصی در کوفه بودند.

ب. کردها که تعداد آنها قابل توجه بود؛ اما از جایگاهی در کوفه برخوردار نبودند.

ج. پارسیان که جمعیت آنها نسبت

ب. مرجئه: آنان خود به چند فرقه دیگر تقسیم می‌شدند که خوارج هم جزء آنان بودند: مرجئه خوارج، مرجئه جبریه، مرجئه خاصه و مرجئه قدریه. آنها پس از شهادت امام علی علیه السلام ظهور کردند و نه علی علیه السلام را قبول داشتند و نه بنی امیه را. آنان کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، همچنان مؤمن می‌انگاشتند؛ برخلاف خوارج که او را کافر می‌دانستند. این مسئله سبب می‌شد تا آنها سیاست خود را بر سکوت بنا نهاده و حاکمی را که گناهی کبیره مرتکب شده بود، همچنان واجب‌الاطاعة بدانند.^۱

ناگفته پیداست که این اندیشه شوم تا چه اندازه به بنی امیه در رسیدن به اهدافشان یاری می‌کرد؛ زیرا آنان هرگز حاکم خود را به خاطر گنااهش مورد مؤاخذه قرار نمی‌دادند.

در این بین، گروهها و دسته‌های دیگری نیز وجود داشتند که عقاید آنان به گونه رسمی شناخته شده نبود و بهتر است از آنها به اسم «هوادار و هواخواه» نامبرده شود؛ گروههایی چون: امویان و ناصبیه^۲ که هواداران معاویه و یا

بیروت، مؤسسه ناصر الثقافة، اول، ۱۹۱۸ م، ص ۵۰.

۱. همان، ص ۶۰.

۲. مبعوث الحسین علیه السلام، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۱.

بزرگ در کوفه آن روز اقامت داشت که قلمرو اقامت هر یک مشخص بود و همین قلمرو، کوفه را به هفت بخش مجزا و یا هفت محله تقسیم کرده بود و هر یک از این قبایل به همراه هم‌پیمانان و بستگان سببی خود در این محله‌ها زندگی می‌کردند که به شرح زیر است:^۱

الف. قبیله کنانه و هم‌پیمانانش از احابیش که از هواداران حکومت مرکزی بودند.

ب. قبیله قضاة که به همراه دیگر عشیره‌ها چون: غسان، بجیلة، خثعم، کسندة، حضر موت و ازد، زندگی می‌کرد.

ج. قبیله مذحج به همراه جمیر، همدان و هم‌پیمانان آنها که با حکومت مخالف بودند و گاه با آنان درگیر می‌شدند.

د. قبیله تمیم به همراه قبیله رباب و هم‌پیمانان خود.

ه. قبیله اسد به همراه غطفان، ضبیعه، تغلب، نمر و معارب.

به دیگر اقوام بیشتر بود، تا جایی که گفته‌اند: حدود نیمی از جمعیت کوفه را تشکیل می‌دادند.

د. رومیان که پس از پارسیان جمعیت آنها از همه بیشتر بود و قابل توجه بودند.

ه. سریانیان، این اقوام پس از فتح عراق توسط مسلمانان در کوفه سکونت یافتند و عمدتاً از جندی شاپور، حران و نصیبین بودند.

و. آشوریان که ساکنان قدیم بین النهرین بودند و همچنان در این سرزمین حضور داشتند.

با نگاهی گذرا به این اقوام به خوبی تشنت فرهنگی کوفه در آن دوران مشخص می‌شود؛ چرا که هر کدام از این قومیتها فرهنگ و تمدن خاص خود داشتند که با فرهنگ اسلامی کوفیان فاصله زیادی داشت.

۴. قبایل و عشیره‌ها

اعراب از دیرباز زندگی قبیله‌ای داشته‌اند و امروزه نیز بسیاری از اعراب همچنان بدان پایبند هستند و حفظ عشیره و قبیله خود را از افتخارات خویش می‌دانند. هفت قبیله

۱. همان.

و. قبیله طی که از یمن آمده بودند.

ز. قبیله ایاد با قبایل عبد شمس و عک که اهل هجر و حمراء بودند.

این قبایل نیز با حکومت مرکزی مواضع گوناگونی داشتند و هر یک به نحوی یا طرفداری می نمودند و یا مخالفت.

این مسئله سبب بروز درگیریها و اصطکاکهایی بین کوفیان با حاکمیت می شد. از اینرو، همواره کوفه در نابسامانیهای گوناگون در شرایط و مواضع مختلف به سر می برد که حادثه کربلا از این دست به شمار می رود.

۵. اختلاف طبقاتی

هر جامعه‌ای وقتی تشکّل می یابد، هر گروه از افراد آن به تناسب وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود و به تناسب دستیابی به منافع قدرت و ثروت، طبقه‌ای را به خود اختصاص می دهند. هرم طبقات در جامعه کوفه آن دوران به این شرح بود:^۱

الف. طبقه اعیان و اشراف: آنان بیشتر سران قبایل و بزرگان کوفه بودند که از موقعیت اجتماعی ویژه‌ای برخوردار

بودند.

ب. طبقه کارگزاران: این طبقه را معمولاً فرماندهان نظامی، مأموران جمع‌آوری مالیات و خزانه‌دارها تشکیل می داد. آنان افرادی بودند که به نوعی در دستگاه مسئولیتی داشتند و نظم و تدبیر امور بر عهده آنها بود.

ج. مستمری‌بگیران: طبقه آنان را سربازان، خدمتکاران و کارمندان جزء تشکیل می دادند که نام آنها در دفتر بیت المال ثبت شده بود و ماهانه حقوق ثابتی را دریافت می نمودند.

د. کارگران و کسبه: آنان صاحبان مشاغل آزاد، کارگران و کشاورزان بودند و در واقع قشر آسیب‌پذیر محسوب می شدند و زندگی ساده‌ای داشتند. آنان پیوسته از زورگویی مأموران حکومتی در رنج بوده، مجبور بودند برای ادامه کسب و کار، زورگیری و رشوه‌گیری آنان را تحمل نمایند.

دشمنی معاویه با مردم کوفه

سیاست معاویه بر این بنا نهاده

۱. همان، ص ۶۲.

سویس خواهم آمد که هیچ یک تفاوت شتر نر را از شتر ماده نمی دانند.»^۱

نمایی از عملکرد کارگزاران کوفه پس از خلافت امام علی علیه السلام

مردم کوفه در طی دو دهه پس از شهادت امام علی علیه السلام وقایع ناگوار و فجایع بزرگ و بدعتهای بسیاری در دین دیدند که در اعتقادشان بی تأثیر نبود و اینک انقلاب عاشورا می رفت تا تحولی شگرف را در جامعه اسلامی که هر روز فاصله بیشتری از سنتهای اسلامی می گرفت، به ظهور رساند.

پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام کوفه از خود چهره دیگری به نمایش گذاشت. در سالهای پس از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام فرمانداری کوفه به انسانهایی معلوم الحال رسید که عبارت اند از:

۱. مغیره بن شعبه

او منافقی سرشناس، مسلمانی ظاهری، و مزدوری نمک پرورده خلفا و معاویه و از قاتلان حضرت

شده بود که مردم کوفه را مورد فشار و تبعیض قرار دهد؛ چرا که او آنان را تربیت یافتگان مکتب علی علیه السلام می انگاشت. او این سیاست را از دوران خلافت امیر المؤمنین علیه السلام دنبال می کرد.

نوشته اند: پس از جنگ صفین مردی از اهالی کوفه با شترش به دمشق می رفت، مردی شامی از اهالی دمشق مدعی شد که این شتر ماده از آن من است. مرد کوفی نپذیرفت. آنان برای حل دعوا نزد معاویه رفتند. مرد شامی گفت: این شتر ماده از آن من است و در حضور معاویه ۵۰ نفر شهادت دادند که شتر ماده بوده و برای مرد دمشقی است. مرد کوفی با تعجب می گفت: «اما این شتر نر است!» ولی گوش کسی بدهکار نبود. وقتی او متوجه توطئه آنان شد، گفت: «من از این مردم و این محکمه در شگفتم که چگونه شتر نر را ماده می بینند.»

معاویه او را به کناری کشید و دو برابر قیمت شتر را به او پرداخت کرد و گفت: «نزد علی علیه السلام برو و به او بگو که من با یکصد هزار مرد جنگی به

۱. مروج الذهب، علی بن الحسین المسعودی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۱، ص ۷۲۹.

۲. زیاد بن ابیه

زیاد پس از مغیره به فرمانداری کوفه دست یافت. او نیز از دشمنان خونخوار امیر المؤمنین علیه السلام بود. وی به سرکوبی حجر بن عدی پرداخت و به معاویه نوشت: «اگر به عراق نیاز داری، برای سرکوبی حجر فکری بکن!»^۳ زیاد بهانه‌ای از حجر و یارانش به دست آورد و آن‌گاه شهادتی دروغین علیه او از هفتاد نفر از کوفیان گرفت و وی را گردن زد.^۴

بسیاری دیگر از یاران و دوستان علی علیه السلام نیز به شهادت رسیدند و یا تبعید شدند و کم‌کم کوفه رنگ باخت و در سرازیری استحاله افتاد و چهره دیگری به خود گرفت. زیاد بن ابیه اهرم فشار معاویه بر مردم

زهراء علیها السلام بود. مغیره از جمله ثوری‌سازان سب امیر المؤمنین علیه السلام نیز به شمار می‌رفت. او روزی بر بالای منبر مسجد کوفه نشسته بود که زبان به دشنام علی علیه السلام گشود.

حجر بن عدی یار دلداری علی علیه السلام در مسجد حضور داشت. از اعماق جان نعره‌ای کشید و گفت: «هیچ می‌دانی به چه کسی توهین می‌کنی؟ تو که مال مردم را به زور می‌گیری، اموال مردم را از آنان می‌ستانی و به تمجید از ستمکاران و گناهکاران می‌پردازی!» سپس جمعی حدود سی نفر در مسجد به تأیید سخن او برخاستند و او به ناچار سکوت اختیار کرد.^۱

معاویه برای تحقق اهدافش با بهره‌مندی ابزار از برخی صحابه مانند او احکام، تفسیر آیات و بسیاری دیگر از معارف اسلامی را تحریف می‌کرد. او افزون بر جعل حدیث، آیات قرآن را آن‌گونه که می‌خواست، تأویل می‌برد و چون از چهره‌هایی بود که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دیده شده بودند، گاه سخنانش در نزد مردم پذیرفته

می‌شد.^۲

۱. الأغانی، ابو الفرج علی بن الحسین الاصبهانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۷، ص ۱۳۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تهران، نشر نی، دوم، ۱۳۷۹ ش، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳. الوفی بالوفیات، ابن ابیک الصفدی، بیروت، دار صادر للطباعة والنشر، ۱۴۱۱ ق، ج ۱۱، ص ۳۲۱.

۴. الاستیعاب، ابن عبد البر القرطبی المالکی، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۶.

بود^۲ و بیشتر به دنبال سازش و عافیت^۳. همین مسئله نیز سبب برکناری او از سمتش گردید؛ چرا که در قاموس بنی امیه، مسالمت جویی و تسامح با غیر اموی معنا نداشت؛ چه رسد به اینکه غیر اموی، علوی نیز باشد.

۴. عبید الله بن زیاد

الف. نسب عبید الله

ابو حفص عبید الله بن زیاد بن ابیه در سال ۲۹ هجری به دنیا آمد.^۴ او نیز مانند پدرش به خاطر فسادزدگی پدر و مادر خویش نسب چندان معلومی ندارد. برخی او را منسوب به عبید ثقفی دانسته‌اند.^۵

برخی نیز زیاد را پسر ابو سفیان می‌دانند؛ اما در هر حال معاویه او را برادر خود معرفی کرد و گفت: زیاد

کوفه بود. مادر او از جمله زنان بدنام جاهلیت بود که بر بام خانه خود پرچم بدکارگی زده بود. از اینرو، کسی نمی‌دانست که زیاد فرزند کیست. به همین دلیل همواره او را یا به نام مادرش می‌خواندند و زیاد بن سمیه خطابش می‌کردند و یا با عنوان مجهول «زیاد بن ابیه؛ زیاد پسر پدرش!» صدا می‌زدند. معاویه برای آبرو بخشیدن به او، وی را پسر ابوسفیان و برادر خود خواند.

روزی زیاده مشغول خطبه خواندن بود که مردی ساده‌دل از میان جمعیت برخاست و پرسید: «ای امیر! پدر شما کیست؟» زیاد به فرمانده سربازان مسلحی که در کنارش ایستاده بودند، اشاره کرد و گفت: «این سرباز برایت توضیح خواهد داد.» فرمانده به همراه سربازانش مرد را به کناری کشیدند و گردن زدند.^۱

او ۹ سال بر کوفه فرمانروایی کرد و در این دوران چیزی جز ظلم، فساد و تباهی بر جای نگذاشت.

۳. نعمان بن بشیر

او مردی بردبار و مسالمت‌جوی

۱. العقد الفرید، ابن عبد ربه القرطبی، قاهره،

لجنة التألیف والترجمة، ۱۳۵۹ ق، ج ۱، ص ۶۰.

۲. تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، قاهره، بی‌نا،

۱۲۸۴ ق، ج ۳، ص ۲۲.

۳. جمل من أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴.

۴. مختصر تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر

الشافعی، بیروت، دار الفکر، اول، ۱۴۱۹ ق، ج

۱۵، ص ۳۱۲.

۵. همان.

اینرو، شعر حفظ نمی‌کنم!»^۴
 او در نزد همگان منفور و پلید
 بود؛ به گونه‌ای که وقتی دوست
 صمیمی اش، عبد الله بن معقل، در بستر
 مرگ افتاده بود و عیب‌الله برای
 عیادتش رفته بود، از او خواهش کرده
 بود که پس از مرگش بر او نماز نگذارد
 و حتی بر سر جنازه اش هم حاضر
 نشود.^۵

ج. عملکرد عیب‌الله

وی در سال ۴۱ هجری به دلیل
 طرفداری از پدرش که سر به مخالفت
 با معاویه برداشته بود، به زندان افتاد.^۶
 ولی مدتی بعد آزاد شد و توانست در
 سال ۵۳ هجری با چاپلوسی و التماس
 فراوان، حکم فرمانداری خراسان را از
 آن خود نماید. او در دو سالی که در
 خراسان حکومت کرد، سعی نمود با

پسر ابو سفیان است.^۱ معاویه با این
 کار، زیاد را آلت دست خود نمود؛ زیرا
 هر گاه که زیاد اعتراضی می‌کرد،
 معاویه با پرخاش می‌گفت: «به خدا
 قسم! اگر زیاد از من پیروی نکند، او را
 به مادرش سمیه و پدرش عیب‌الله باز
 می‌گردانم.»^۲

مادرش مرجانه شهرتی
 بلندآوازه‌تر از مادر بزرگش سمیه
 داشت؛ به گونه‌ای که هر گاه
 می‌خواستند عیب‌الله را مسخره و یا به
 او توهین نمایند و یا او را خشمگین
 سازند، وی را عیب‌الله بن مرجانه!
 می‌خواندند.^۳ همچنان که در زیارت
 عاشورا نیز به همین نام خوانده شده
 است.

ب. شخصیت عیب‌الله

عیب‌الله فردی بی‌فرهنگ بود و
 از هر دانشی جز نیرنگ، بی‌بهره بود. او
 حتی یک بیت شعر در خاطر نداشت.
 هنگامی که معاویه او را در این باره
 مسخره می‌کرد، برای توجیه نادانی و
 بی‌خردی خود می‌گفت: «دوست
 ندارم کلام خدا (قرآن) و کلام شیطان
 (شعر) در قلبم یکجا جمع شود. از

۱. المقد الفرید، ج ۱، ص ۶۰.

۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن الواضح الیعقوبی،
 نجف، مکتبه المرتضویة، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۵، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۳۱۳.

۵. همان.

۶. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری،

مصر، دار المعارف، دوم، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۶۸.

نشان دادن بی‌رحمی با دشمنان معاویه، اعتماد حاکمیت اموی را نسبت به خود جلب کند. از این‌روی، سعی می‌کرد بیش از اندازه از خود لیاقت و شجاعت نشان دهد.^۱

وی به دلیل شعور پایین و لکنت زبانی که داشت، گاه وسیله خنده و استهزاء اطرافیان می‌شد. نوشته‌اند: در یکی از جنگها هنگامی که خواست به لشکریان خود فرمان حمله دهد، به جای اینکه بگوید:

«إِشْهَرُوا سُيُوفَكُمْ؛ شمشیرهایتان را بکشید!» گفت: «إِفْتَحُوا سُيُوفَكُمْ؛ شمشیرهایتان را باز کنید!» او وقتی به پشت سر نگرست، دید سربازان مشغول باز کردن حمایل شمشیرها از کمر هستند.

ابن مفرج در هجو این خاطره از او

سرود:

وَيَوْمَ فَتَحْتَ سَيْفَكَ مِنْ بَعِيدٍ

وَأَضَعْتَ وَكُلَّ أَمْرِكَ لِلضَّيَاعِ

یعنی: «و به یاد آر روزی را که از

دور [پیش از رسیدن دشمن] شمشیرت را گشودی و تباهی به بار آوردی؛ اگرچه همه کارهایت ضایع

بود.»^۲

د. برخی از جنایات عبید اللّه

عبید اللّه در سال ۵۵ هجری به فرمانداری بصره منصوب شد و در بصره کاخی به نام کاخ سفید ساخت؛ اما مدت زیادی در آن نماند^۳ و در سال ۶۱ هجری به حکم یزید به فرمانداری کوفه نایل شد. در پرونده سیاه عبید اللّه جنایات بسیاری درج شده است که بزرگ‌ترین آن واقعه عاشورا و کشتن امام حسین علیه السلام است.

او همچنین جنایات دیگری چون: قتل مسلم بن عقیل علیه السلام، هانی بن عروة، قیس بن مسهر، میثم تمار، رشید هجری، عبد اللّه بن یقطر و قتل عام توابعین کوفه و بسیاری دیگر از دوستان اهل بیت علیهم السلام را مرتکب شد.^۴

کوفه و تب و تاب قیام حسینی

بخشی از دوران امامت امام

۱. همان، ص ۲۵۹.

۲. مبعوث الحسین علیه السلام، ص ۱۳۳.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۹۹.

۴. ر.ک: الارشاد، شیخ مفید، تهران، انتشارات

علمیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۲۵؛ تاریخ الطبری، ج ۵،

ص ۳۷۹، و ۵۳۰؛ ج ۶، ص ۳۸.

تو را دارد. آنان هیچ کس را با تو همسنگ نمی‌دانند و همگی به درست بودن صلاح‌دید برادرستان در کناره‌گیری از جنگ پی برده‌اند و نیز می‌دانند که شما نسبت به دوستان مهربان و نسبت به دشمنان سخت‌گیر هستید. اکنون اگر دوست دارید که خلافت را در دست بگیرید، به سوی ما بیایید که ما جان خود را برای فداکاری در راه شما، تا دم مرگ آماده ساخته‌ایم.»^۱

امام آنان را دعوت به صبر نمود و نوشت: «از پروردگار می‌خواهم آنچه را که برادرم انجام داد، مورد قبول خود قرار دهد؛ اما من امروز چنین اندیشه‌ای ندارم. پس درنگ کنید و در خانه‌هایتان بمانید و تا هنگامی که معاویه زنده است، آنچه در سینه دارید، پنهان کنید و از اینکه مورد بدگمانی آنان قرار بگیرید، بپرهیزید! پس اگر چنین شد و برای او پیشامدی رخ داد و

حسین علیه السلام چون پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام به سکوت گذشت. این دوران همزمان با خلافت معاویه بود. امام به دلیل شناخت کاملی که از روحیات و اخلاق سیاسی معاویه داشت، هیچ حرکتی را علیه او به صلاح جامعه اسلامی نمی‌دید. به همین منظور سکوت اختیار نمود و شیعیان را نیز به سکوت و مدارا فرا خواند. امام نخستین گام مبارزه خود را با کادرسازی و تقویت پایگاه‌های شیعه در پرتو سکوت برداشت. آن حضرت در این مدت بیشتر به تحکیم مبانی فکری و اعتقادی شیعیان و تربیت شاگردانی برجسته و سرآمد پرداخت. این موضوع به روشنی در آغازین روزهای امامت ایشان دیده می‌شود.

هنگامی که برادرش امام مجتبی علیه السلام به شهادت می‌رسد، جماعتی از کوفیان در خانه سلیمان بن صرَد خُزاعی جمع می‌شوند و برای عرض تسلیت و کسب تکلیف برای امام نامه‌ای با این مضمون می‌نویسند: «اما بعد، شیعیان شما که اینجایند، مشتاق شما هستند و جانهایشان هوای

۱. الأخبار الطوال، ابن قتیبة الدینوری، قاهرة، دارالکتاب المصریة، ۱۳۴۳ ق، ص ۲۲۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، محمدتقی آل بحر العلوم، بیروت، دار الزهراء علیه السلام، دوم، ۱۴۰۵ ق، ص ۱۰۷.

رسید. همگان منتظر بودند ببینند که امام چه موضعی را در ردّ یا قبول خلافت یزید اتخاذ می‌کند.

دوری امام از بیعت با یزید

یزید به خوبی می‌دانست که بزرگ‌ترین مانع برای خلافت او امام حسین علیه السلام است و هرگز با خلافت او کنار نمی‌آید. بدین خاطر، امام را هدف گرفت و ایشان را کانون تهدیدات و فشارهای سیاسی خود قرار داد؛ چرا که می‌دانست عدم بیعت ایشان برابر با بیعت نکردن شیعیان او خواهد بود. در این بین، عبد الله بن عمر، عبد الرحمن بن

من نیز زنده بودم، رأی خود و تکلیف شما را برایتان خواهم نوشت. والسلام»^۱

پایان دوره سکوت

سالها گذشت و شیعیان در انزوا، سکوت و سختی به سر بردند تا اینکه معاویه در نیمه رجب سال ۶۰ هجری^۲ آن‌گاه که ۸۲ سال داشت، رخ در نقاب مرگ کشید در حالی که هر لحظه از سلطنت خود را با فریبکاری پیش برده بود. او وصیت کرده بود، پیراهنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر کفن بر او بپوشانند و مقداری از مو و ناخن پیامبر صلی الله علیه و آله را با او در قبر بگذارند.^۳ او حتی در تنهایی قبر نیز دست از فریب مردم و باقی گذاشتن چهره دینداری از خود برای هموار ساختن مسیر خلافت یزید برنداشت. از دنیا رفت و پسرش یزید به خلافت رسید.^۴

گاه آن رسیده بود تا امام نظر خود را تسلیم جامعه شیعه نماید و موضع خود را در قبال خلافت امویان آشکار سازد. شهرهای مختلف بیعت خود را با یزید اعلام داشتند و نوبت به مدینه و شهرهای تحت تابعیت و نفوذ امام

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ مقتل الحسين علیه السلام، بحر العلوم، ص ۱۰۷؛ جمل من أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۶؛ الحسين علیه السلام، محمد بن سعد، بیروت، مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، اول، ۱۴۱۵ ق، ص ۵۴؛ ریحانة رسول الله الامام الحسين علیه السلام، الحافظ ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الشافعی، ابن عساکر، بیروت، مؤسسة المحمودی، بی تا، ص ۱۹۷؛ مختصر ابن منظور، محمد بن مکرّم، دمشق، دار الفکر، اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۷، ص ۱۳۷ (با اندکی تفاوت).
۲. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ حیاة الحیوان الکبری. کمال الدین الدمیری، مصر، الازهر، ۱۳۷۴ ق، ج ۱، ص ۸۶؛ جمل من أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۸.
۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۸ - ۱۶۰.
۴. جمل من أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۸.

در این مدت، عبدالله بن زبیر نیز -

۱. الأخبار الطوال، ص ۲۲۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی، قم، المطبعة العلمية، بی تا، ج ۴، ص ۸۸؛ بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ تذکرة الخواص، شمس الدین ابو المظفر یوسف بن عبد الرحمان سبط ابن الجوزی، کردستان، طبع حجری، ۱۲۸۷ ق، ص ۱۳۵؛ کتاب الرد علی المتعصب العنید، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، بیروت، مکتبة المحمودی، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۴.

۲. بنية الطلب فی تاریخ الحلب، کمال الدین عمر بن احمد بن العدیم، دمشق، دار القلم العربی، بی تا، ج ۶، ص ۲۶۰۷؛ الحسین بن علی علیه السلام، کمال الدین عمر بن احمد بن العدیم، دمشق، دار حسان للطباعة والنشر، ۱۴۱۰ ق، ص ۶۶؛ تهذیب الکمال، جمال الدین ابو حجاج یوسف العزّی، بیروت مؤسسة الرسالة، بی تا، ج ۶، ص ۴۱۴؛ تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، قاهرة، مکتبة القدسی، ۱۳۶۸ ق، ج ۲، ص ۲۶۸؛ الحسین علیه السلام، ص ۵۵.

۳. تساریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۱ و ۳۴۷؛ الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان الشیخ مفید، تهران، انتشارات علمیة الاسلامیة، بی تا، ج ۲، ص ۳۳.

۴. جمل من أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸؛ الفتح، ج ۵، ص ۳۷؛ المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، بیروت، دار الکتب الاسلامیة، اول، ۱۴۱۲ ق، ج ۵، ص ۳۲۴؛ الاستیعاب، ابن عبد البر القرطبی المالکی، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۱.

ابی بکر و عبد الله بن زبیر نیز که به انگیزه‌های سیاسی مخالف خلافت یزید بودند. در دستور کار قرار گرفتند تا ابتدا از آنان بیعت گرفته شود. یزید که هنگام مرگ پدرش در دمشق نبود، پس از ده روز به ولید بن عقبه فرماندار مدینه نامه‌ای مبنی بر بیعت ستاندن از امام و این سه نفر نوشت و تأکید کرد: هر یک از بیعت سرباز زد، گردنش را بزند و سرش را نزد او بفرستد.^۱

وی دستور داد این کار را ابتدا از حسین بن علی علیه السلام شروع کند.^۲ او نیز چنین کرد؛ اما امام برای دوری گزیدن از یزید و بیعت با او، مدینه را به قصد مکه ترک نمود.

امام در یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری، شبانه از مدینه خارج شد و در حالی که بستگان او اعم از برادران، خواهران و بزرگان خانواده‌اش به جز محمد بن حنفیه با او همراه بودند،^۳ به سوی حرم امن الهی حرکت کرد و شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شد و ۴ ماه در مکه اقامت گزید (شعبان، رمضان، شوال و ذی قعدة).^۴

مرگ معاویه و هجرت امام از مدینه به مکه، شیعیان برای کسب تکلیف به امام نامه نوشتند که از جمله آنها شیعیان کوفه بودند. آنها دوباره در خانه سلیمان بن سرد خزاعی جمع شدند تا در مورد هجرت امام با یکدیگر گفتگو نمایند. منزل سلیمان از جمعیت شیعیان آکنده شد. او برخاست و رو به جمعیت نمود و پس از سپاس و ستایش خداوندی و سخنی چند در بیان برتریهای امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان را اینگونه مورد خطاب قرار داد:

«ای جماعت شیعه! حتماً آگاه

که امام را رقیب سیاسی خود می‌انگاشتید. در مکه سکنی گزیدید.^۱ او در مدت اقامت خود در مکه، در نماز جماعتها شرکت نمی‌کرد و خود با عده‌ای از همراهانش تنها نماز جماعت برپا می‌نمود و می‌گفت: به انگیزه پناهندگی به خانه خدا در مکه حضور یافته‌ام. پس از ورود امام به مکه، بزرگان و مردم همه روزه به دیدارش می‌آمدند؛ اما ابن زبیر فقط مشغول به نماز و طواف می‌شد و از مسجد الحرام بیرون نمی‌آمد و از ترس یزید در آنجا بست نشسته بود؛ ولی به ناچار، یک روز در میان، نزد امام می‌آمد. وی به هیچ روی با امام موافق نبود. مردم مکه نیز روی خوشی به او نشان نمی‌دادند و بیشتر به امام روی می‌آوردند. این مسئله به شدت عبد الله بن زبیر را خشمگین می‌ساخت.^۲

آغاز تحركات سياسی کوفه

امام حسین علیه السلام در دوران خلافت معاویه، سالیان سال شیعیان خود را به صبر دعوت نموده و دستور فرموده بود که تا پایان خلافت معاویه حرکتی علیه او انجام ندهند؛ اما با انتشار خبر

۱. جواهر المطالب فی مناقب امام علی بن ابی طالب علیه السلام، شمس الدین ابو البرکات محمد بن احمد الباعونی، بیروت، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، بی تا، ج ۲، ص ۲۶۴؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ابو الحسن علی بن الحسین المسعودی، مصر، بی تا، دوم، ۱۳۷۷ ق، ج ۳، ص ۶۴؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۳، ۳۵۱ و ۳۸۱؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة علیهم السلام، علی بن احمد بن الصباغ المالکی، تهران، مؤسسه الاعلمی، بی تا، ص ۱۸۳؛ کامل بهائی، الحسن بن علی بن محمد عماد الدین الطبری، بی جا، مکتبه مرتضوی، بی تا، ج ۲، ص ۲۷۱.

برای قیام آگاه سازند. نخستین نامه را سلیمان بن سرد و تنی چند از بزرگان کوفه نوشتند. مضمون نامه آنها بدین شرح است: «به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. به حسین بن علی علیه السلام از سلیمان بن سرد، مسیب نُجیبَه، رُفاعه بن شداد بجلی، حبیب بن مظاهر و تعدادی از شیعیان و مسلمانان کوفه: درود خدا بر شما باد! ما به شکرانه وجود شما خدای یکتا را سپاس می‌گوییم و او را شکر می‌گذاریم که دشمن ستمکار شما [معاویه] را هلاک گردانید. آن دشمنی که بر این امت یورش برد، خلافت را غصب کرد، اموال مسلمانان را به زور گرفت و خود را به زور زمامدار مسلمین معرفی نمود.

همو که نیکان و برگزیدگان مسلمانان را کشت و بدکاران و اشرار را به جای نهاد و اموال خدا را دست به

گشته‌اید که معاویه هلاک شده و به سوی پروردگار خود رخت بر بسته و به نتیجه کردار خویش رسیده است. اکنون فرزندش یزید بر جایگاه او تکیه زده است. این حسین به علی علیه السلام است که سر بر مخالفت او برداشته و برای اینکه از شر ستمگران خاندان ابو سفیان در امان بماند، رو به سوی مکه آورده است و این شماست که شیعیان او هستند و شیعیان پدرش بودید. امروز حسین علیه السلام نیازمند یاری شماست. پس اگر می‌دانید که او را یاری خواهید نمود و با دشمنانش ستیزه خواهید جست، به او نامه بنویسید و آمادگی خود را اعلام دارید؛ اما اگر از پراکندگی و سستی خود در یاری او بیم دارید، او را فریب ندهید! آنان گفتند: «هرگز چنین نیست؛ ما او را یاری می‌کنیم، با دشمنانش می‌جنگیم و در راه او جانفشانی خواهیم کرد.» سلیمان گفت: «پس برای دعوت امام به کوفه برای او نامه بنویسید!»^۱

نامه نگاریهای کوفیان

قرار بر آن شد تا کوفیان برای امام نامه بنویسند و ایشان را از آمادگی خود

۱. مقتل الحسين علیه السلام، موفق بن احمد المالکی الخوارزمی، قم، مکتبه المفید، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۲؛ مناهل الضرب فی أنساب العرب، جعفر الاعرجی النجفی الحسینی، قم، مکتبه السید المرعشی النجفی، اول، ۱۴۱۹ ق، ص ۳۸۷.

دست میان گردنکشان و ثروتمندان گرداند. دوری [از رحمت خدا] و نابودی بر او باد؛ همان سان که برای قوم نمود بود. ما [در کوفه] رهبر و پیشوایی نداریم؛ پس به سوی ما بیا که امید است خدا به واسطه تو ما را بر کانون حق گرد آورد. نعمان بن بشیر (فرماندار یزید در کوفه) در کاخ فرمانداری است؛ ولی مادر نماز جمعه او شرکت نمی‌کنیم و در عیدها برای اقامه نماز با او به بیرون از شهر نمی‌رویم. ما اگر بدانیم که شما به سوی ما حرکت می‌کنید، او را از این شهر بیرون می‌رانیم و اگر خدا بخواهد، او را به شام باز می‌گردانیم.»

این نامه که نامه سران کوفه بود، توسط عبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال به تاخت به سوی مکه فرستاده شد و در دهم رمضان به دست امام رسید.^۱

سیل مکاتبات

انتشار خبر مکاتبه سران کوفه و شیعیان راستین شهر با امام، دیگران را نیز به تکاپو واداشت و آنان نیز برای اینکه از قافله عقب نمانند و خود را

«همرنگ جماعت» نمایند تا رسوا نشوند، نامه‌هایی به امام نوشتند. پس از ارسال نخستین نامه که در دهم رمضان به دست امام رسید، سیل مکاتبات با امام آغاز شد؛ به گونه‌ای که دو روز پس از وصول اولین نامه، تعداد ۵۳ نامه دیگر به دست امام رسید. این نامه‌ها را مجاهدان بزرگی چون: قیس بن مسهر صیداوی، عبد الرحمن بن عبد الله ارحی و عمارة بن عبد الله سلولی به امام رساندند.^۲ برخی، تعداد این نامه‌ها را تا یکصد و پنجاه نامه نیز برشمرده‌اند.^۳

هنوز دو روز از ارسال سری دوم نامه‌ها نگذشته بود که نامه‌های دیگری نیز به امام نوشته شد. در این میان،

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۳؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۱؛ الاخبار الطوال، ص ۲۳۱.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۱ ق، ج ۴، ص ۸۹؛ مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵؛ الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، حیدرآباد هند، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۹۱ ق، ج ۵، ص ۴۷؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۲۸؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة، بی‌چا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۳۹.

یزید به خوبی می دانست
 که بزرگ ترین مانع برای
 خلافت او امام حسین علیه السلام
 است و هرگز با خلافت او
 کنار نمی آید. بدین خاطر،
 امام را هدف گرفت و ایشان
 را کانون تهدیدات و
 فشارهای سیاسی خود
 قرار داد؛ چرا که می دانست
 عدم بیعت ایشان برابر با
 بیعت نکردن شیعیان او
 خواهد بود

سرسبز شده و میوه های درختان
 رسیده و بوستانها پر از گیاه و درختان
 پر از برگ شده است. اگر تصمیم به
 آمدن دارید، شتاب کنید که سپاهی
 آراسته مقدم شما را گرامی خواهند
 داشت. درود و رحمت بیکران خداوند

افرادی محافظه کار و فرصت طلب
 دست به قلم بردند و نامه نوشتند. آنان
 که به شدت از دگرگونی اوضاع و از بین
 رفتن موقعیت خود هراسان بودند،
 تلاش نمودند با نگاشتن این نوع نامه ها
 خویشان را جزء هواداران امام جا
 بزنند تا هنگامی که امام قدرت را در
 کوفه به دست گرفت، بتوانند در
 موقعیت خود ابقا شوند.

تکاپوی منافقان کوفه

در گیر و دار ارتباطات مکتوب
 کوفیان با امام، برخی از منافقان و
 دورویان معلوم الحال نیز برای نیاختن
 قافیه به جنب و جوش افتادند. آنها در
 نامه خود تلاش داشتند تا گوی سبقت
 از نامه های پیشین برابند و دعوتی
 دیگرگونه از امام بنمایند. از اینرو، با
 لحنی چاپلوسانه و اغراق آمیز نوشتند:
 «به نام پروردگار بخشایشگر و

مهرورز. به امیر المؤمنین حسین بن
 علی علیه السلام، از سوی شیعیان او و شیعیان
 پدرش. اما بعد، همه مردم به انتظار
 ورود شما هستند و به جز تو به کسی
 رأی نمی دهند. ای پسر پیامبر! هر چه
 زودتر و زودتر به سوی ما بیا که باغها

با یزید برمی آمدند و به امام می نوشتند: «به سوی ما بیا و شتاب کن ای فرزند رسول خدا! که تو سزاوارتر بر خلافت هستی تا یزید می گسار و پست.»^۴

در آخرین نامه ای که دو ماه پس از آغاز ارسال نامه ها برای امام نوشته شد، آمده است: «ای فرزند رسول خدا! برای آمدن به سوی ما شتاب کن که در کوفه یکصد هزار شمشیر آخته آماده دفاع از توست؛ پس زودتر بیا و...»^۵

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳؛ مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمی، ج ۴، ص ۱۹۵؛ الفتح، ج ۵، ص ۵۰.

۲. نهاية الأرب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری، قاهرة، مکتبة العربية، ۱۳۹۵ ق، ج ۲۰، ص ۳۸۶؛ الکامل فی التاریخ، عز الدین ابو الحسن علی بن محمد بن اثیر الجزری، بیروت، دار الکتب العربية، دوم، ۱۳۸۷ ق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳۹؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۵۲؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۶.

۳. تذکرة الخواص، ص ۱۳۹.

۴. الجوهره فی نسب الامام علی وآله عليهم السلام. محمد بن ابی بکر الانصاری البری التلمسانی، دمشق، مکتبة النویری، اول، ۱۴۰۲ ق، ص ۴۲؛ الرد علی المتعصب العنید، ص ۳۶؛ تذکرة الخواص، ص ۱۳۶.

۵. جمل من أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۲۲؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۰؛ مشیر الاحزان، ابن نما الحلّی، تهران، دار الخلافة، چاپ سنگی،

بر تو باد و بر پدرت که پیش از تو بود!»^۱

شگفتی در اینجاست که در میان آنان منافقان مشهوری دیده می شود که حتی در روز عاشورا به روی امام شمشیر کشیدند و نامشان در شمار قاتلان شهدای کربلا قرار دارد؛ افرادی چون: شبت بن ربیع یربوعی، حجاج بن ابجر عجلی، یزید بن حارث، یزید بن زویم، عذرة بن قیس، محمد بن عمیر و عمرو بن حجاج زبیدی^۲ که چنگال هر کدام از آنان به خون شهیدی از شهیدان کربلا آلوده است.

هر روز بر تعداد نامه ها افزوده می شد و هر کس تلاش می کرد با اتخاذ لحنی ویژه، نامه خود را عامل اصلی دعوت امام معرفی نماید. از اینرو، گاه دعوتها حالت تهدید و توهین نیز به خود می گرفت تا بدین وسیله امام را در تنگنا قرار بدهد؛ همچنان که آورده اند: «نامه های کوفیان به امام افزایش یافت و فرستادگان آنها پیوسته نزد امام می آمدند و گاه به او می گفتند: اگر به سوی ما نیایی گناهکاری!»^۳

و برخی دیگر در مقام مقایسه امام

از اخبار روز آن آگاه گردد.

دوم اینکه امام از بررسی نامه‌ها تا حدودی به شخصیت و انگیزه نگارندگان آن پی می‌برد و همین نامه‌ها وسیله شناخت چهره‌های برجسته شهر می‌شد. در این راستا، نوشته‌اند: دو تن از نامرسانان، هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبد الله حنفی بودند که بعدها نامشان در شمار شهیدان سرفراز کربلا قرار گرفت. آنان وقتی نامه‌های کوفه را تسلیم امام کردند، امام تلاش نمود تا از نام نگارندگان آنها آگاه شود. از آنان پرسید: «به من بگوید چه کسانی در نگاشتن این نامه‌ها با شما هماهنگ شدند؟» آنان پاسخ گفتند: «ای

کوفیان در فاصله این دو ماه بالغ بر دوازده هزار نامه برای امام نوشتند^۱ که گاه در یک روز ششصد نامه به دست ایشان می‌رسید.^۲

استراتژی امام حسین علیه السلام در قبال

مکاتبات کوفیان

اگر چه هر روز سیل گسترده‌ای از نامه‌ها به سوی امام روانه می‌شد و کوفیان در دعوت ایشان از یکدیگر پیشی می‌گرفتند؛ اما امام از عجله دوری می‌کرد.

امام از راهبردی مفید در قبال نامه‌های کوفیان بهره جست. این نامه‌ها دو کمک بزرگ به امام نمود: نخست اینکه امام را در جریان رویدادها و اخبار کوفه قرار می‌داد؛ زیرا در دوره ده ساله سکوت امام،

رویدادها و تغییرات گوناگونی در کوفه به وقوع پیوسته بود؛ برخی از شیعیان راستین از دنیا رفته بودند و... در هر حال، کوفه دیگر کوفه دوران خلافت امیر المؤمنین علیه السلام نبود و بیست سال بر آن گذشته بود؛ اما اکنون می‌رفت تا کانون التهاب و قیام قرار گیرد. بدین روی، لازم می‌نمود تا امام

۱۳۱۸ ق، ص ۱۱؛ المتظم، ج ۵، ص ۳۲۵.
 ۱. وسیلة الدارین فی انصار الحسین علیه السلام، الموسوی الزنجانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی، اول، ۱۳۹۵ ق، ص ۳۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص ۱۵۱؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، الشیخ محمد السماوی، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا، ص ۴.
 ۲. اعیان الشیعة، السید محسن الامین العاملی، دمشق، بی تا، ۱۳۵۶ ق، ج ۴، ص ۱۵۹؛ اللهوف علی قتلی الطفوف، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، تهران، انتشارات جهان، بی تا، ص ۳۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص ۱۵۱.

برخورد دوگانه‌ای به چشم می‌خورد: یک نگرش مثبت نسبت به کوفه و وجود دارد و آن به پشتوانه مرکزیت علمی و فقهی این شهر و نیز مرکزیت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین جایگاه ویژه‌ای است که در بلاد اسلامی دارد؛ اما از سوی دیگر، نگرش منفی نیز نسبت به آن در بعد عمومی و مردم‌شناسی دارد که این نگرش عمدتاً پس از واقعه عاشورا و سکوت برخی خواص در قبال این واقعه تقویت شد و در اذهان و افهام چهره‌ای منفی از آن برجای گذاشت که هر دو نگرش جای تأمل و بررسی دارد و هر کدام در جای خود دارای وجهی می‌باشد.

زاده رسول خدا! شبت بن ربیع، حجار بن ابجر، یزید بن حارث، یزید بن رویم، عروة بن قیس، عمر بن حجاج و محمد بن عمیر بن عطار.^۱

امام هنگامی که نام این افراد را شنید، برخاست و آهنگ کعبه کرد و بین رکن و مقام به نماز ایستاد و آن‌گاه که از نماز بیرون شد، دست به دعا برداشت و از پروردگار خویش درخواست خیر و صلاح در کار خود کرد^۱ و رو به آنها کرد و فرمود:

«من در خواب، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام و به من دستوری داده است که فرمانبردار آن هستم. پس پروردگار برای من در این کار خیر قرار دهد! همانا خدا راهبر و توانا بر کردار ماست.»^۲

این موضوع سبب شد امام در پاسخ دادن درنگ نماید و بسیاری از تاریخ‌نگاران نیز تصریح نموده‌اند که امام درنگ نمود و پاسخ نامه‌های کوفیان را نداد.^۳

جمع‌بندی

در برخی متون شیعه و نیز نگرشی که نسبت به کوفه وجود دارد،

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۵۰؛ مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص ۱۵۲؛ اللهوف، ص ۳۶؛ اعیان الشیعة، السيد محسن الامین العاملی، بیروت، دار المعارف للطبوعات، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۵۸۹.
 ۲. الفتوح، ج ۵، ص ۵۱؛ مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵.
 ۳. الفتوح، ج ۵، ص ۴۸؛ مقتل الحسین علیه السلام للخوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ مشیر الاحزان، ص ۱۱؛ اللهوف، ص ۳۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص ۱۵۲.